

تذكرة الوفا - جناب آقا میرزا محمد وکیل

حضرت عبدالبهاء

نسخه اصل فارسی



جناب آقا میرزا محمد وکیل - تذكرة الوفاء - اثر حضرت

عبدالبهاء

جناب آقا

میرزا محمد وکیل

و از جمله اسرا از زوراء بجدباء جناب آقا میرزا محمد وکیل است * این نفس زکیه از نفوسی است که در دار السلام از کأس تسلیم و رضا آشامید و در سایه شجر طوی بیا سود و بیارمید * این شخص امین و کریم بود و در تمشیت مهام امور همت غریبی داشت و غیرت شدید * در عراق شخص شهیر بود و معروف بحسن تدبیر چون مؤمن و موقن گردید بلقب وکیل ممتاز گشت * و سبب تلقیب بوکیل این بود که در بغداد شخص شهیری بود معروف بحاجی میرزا هادی جواهری، مشار الیه را فرزندی بود ارجمند نام او آقا میرزا موسی که از قلم اعلی بحرف البقاء ملقب گردید * جناب حرف البقاء مؤمن و موقن شد و ثابت و راسخ و اما حاجی مشار الیه شخصی بود امیر منش و در ایران و عراق حتی هندوستان معروف ببذل و بخشش * از اصل از وزراء ایران بود چون مرحوم فتحعلی شاه را دیده بر اموال دنیا دید که طمع بمال وزراء مینماید و آنچه اندوخته اند میرباید بلکه در مصادره حطام دنیا بیحبابا عقوبت و شکنجه مینماید و نام آنرا جریمه مینهد از خوف این ورطه خوفناک از وزارت و امارت گذشته بیغداد شتافت * و فتحعلی شاه او را از والی بغداد داود پاشا بخواست ولی پاشای مذکور غیور بود و حاجی مشار الیه



ORIGINAL

بحسن تدبیر مشهور لهذا حرمت و رعایت نمود و حاجی بتجارت مشغول شد و بجواهری معروف گشت ولی نظیر امیری جلیل بحشمت بی‌پایان زندگانی مینمود * و این شخص از نوادر دهر بود زیرا در قصر خویش در نهایت مکنت ایام بسر میبرد ولی خدم و حشم گذاشت بتجارت مشغول و بحصول منافع کلیه مألوف *

در خانه ئی باز داشت و از ترک و تاجیک و دور و نزدیک همیشه مهمانان عزیز داشت * بزرگان ایران چون زیارت عتبات عالیات میرفتند اکثر در خانه او مهمان میشدند سفره ئی مهنا و عیشی مهیا موجود میدیدند * و حاجی مشارالیه فی الحقیقه از صدر اعظم ایران محترم تر و از جمیع وزراء حشمتش بیشتر و بآینده و رونده در بذل و بخشش روز بروز قدم پیشتر مینهاد * در عراق نخر ایرانیان بود و مباحثات هموطنان حتی بر وزراء و مشیرین عثمانی و بزرگان بغداد بذل و بخشش و انعام مینمود در عقل و تدبیر بی‌نظیر بود *

باری، حاجی مشارالیه را هر چند در اواخر ایام از کبر سن امور تجارت پریشان شد ولی در زندگانی ابداً تغییر و تبدیلی نداد بر مثال سابق در نهایت حشمت و عزت زندگانی میکرد * و اموال عزیزی بزرگان از او بوام گرفتند و ندادند * از جمله والده آقا خان محلاتی صد هزار تومان قرض کرد ولی فلس واحد ادا نمود زیرا بزودی فوت شد، از جمله ایلخانی مسمی بعلیقلی خان، از جمله سیف الدوله پسر فتحعلی شاه، از جمله والیه دختر فتحعلی شاه و قس علی ذلک از بزرگان ایران و امراء عثمانی و اعظم عراق و جمیع این دیون سوخت نمود * و لکن آن امیر کبیر بر حالت قدیم قائم و مستدیم و در اواخر ایام محبت غریبی بجمال مبارک پیدا نمود و بحضور مشرف میشد و خاضع بود * روزی بخاطر دارم که در حضور مبارک عرض مینمود که در تاریخ هزار و دویست و پنجاه و چیزی میرزا موکب منجم مشهور در عتبات بود که شهر آفاق بود * روزی بمن گفت میرزا در نجوم قران عجیبی میبینم که مثل و نظیر نداشته و ندارد و این دلیل بر ظهور امر عظیمی است و یقین است که آن امر عظیم ظهور قائم موعود است *

باری، این امیر جلیل در این حالت بود که وفات نمود و ارث یک پسر و دو دختر گذاشت * ناس را گمان چنان بود که حاجی مشارالیه بر ثروت سابق باقی و بر قرار است لهذا مال میراث چند کرور موجود چه که هر کس از روش و سلوک او چنین گمان مینمود * کار پرداز ایران و مجتهدین آخر الزمان و قاضی بی‌ایمان جمیع دندان تیز نمودند و در میان ورثه عربده و ستیزه انداختند تا باینواسطه مداخل کلیه نمایند لهذا تا توانستند بخرابی ورثه همت گماشتند کار بجائی رسید که جمیع ورثه فقیر و برهنه مانند و کار پرداز و مجتهدین و قاضی اموالی اندوخته نمایند *

جناب حرف البقا آقا میرزا موسی مؤمن و موقن و نفس مطمئنّه بود ولی دو خواهر که از مادر دیگر بودند بکلی از امر بیخبر* روزی این دو خواهر با داماد مرحوم میرزا سید رضا به درب خانه آمدند دو دختر باندرون وارد و داماد در برون منزل نمود* بعد بساحت اقدس دختران عرض کردند که ایلچی و قاضی و مجتهدان بی ایمان خاندان ما را ویران کردند اما جناب مرحوم میرزا در اواخر ایام اعتمادی جز به مقام مقدّس نداشت هر چند غفلت نمودیم و در التجاء تأخیر ورزیدیم حال پناه آورده ایم و عفو نگاه میطلبیم امید چنانست که نومید نگردیم و در صون عنایت و حمایت از این خطر شدید نجات یابیم توجّهی در امور ما بنمائید و از قصور چشم پوشید* جمال مبارک جواب قطعی فرمودند که مداخله در این امور منفور جمال مبارک است ولی آنان دست از دامان برنداشتند یک هفته در اندرون اقامت نمودند و هر صبح و شام فریاد الأمان برآوردند و گفتند که ما از این در گاه سر بر نداریم بلکه عاکف آستان شویم و مقیم عتبه ملائک پاسبان تا توجّهی در امور ما گردد و از دست ستمکاران و ظالمان رهائی یابیم*

جمال مبارک هر روز نصیحت میفرمودند که این امور راجع بحکام و مجتهدانست ما را مدخلی نیست ولی آنان بنهایت الحاح اصرار و ابرام مینمودند و استدعای نظر عنایت میکردند* از قضا خانه مبارک از حطام دنیا منزّه و مقدّس بود و حضرات خوش گذران بآب و نان قناعت نمی نمودند باید به وام طعام مهیا گردد خلاصه از هر جهت مشکلات حاصل شد*

عاقبت روزی جمال مبارک مرا خواستند و فرمودند این مخدّرات از کثرت الحاح ما را بزحمت انداخته اند چاره ئی نه باید تو بروی ولی در یک روز این مسئله مهمّه را انجام دهی* روز ثانی با جناب کلیم بخانه حاجی مرحوم رفتیم* فوراً ارباب خبره حاضر ساختم جمیع جواهرات را در غرفه ئی مهیا نمودند و دفاتر املاک را در غرفه دیگر و اشیاء ذیقیمت خانه را در غرفه دیگر حاضر ساختند* چند نفر جواهری بتقویم جواهر پرداختند و چند نفر از اهل خبره قیمت خانه ها و دگانه ها و باغها و حمامها تعیین کردند* چون آنان بکار مشغول شدند من بیرون آمدم و در هر غرفه ئی نفسی گماشتم تا اهل خبره کار را باتفاق تمام نمایند* قریب ظهر بود که این کار انجام یافت بعد بصرف ناهار پرداخته شد* بعد از ناهار گفته گشت اهل خبره این اشیا را بدو قسم منقسم کنند تا قرعه انداخته شود قسمی سهم دختران و قسمی سهم جناب حرف بقا معلوم گردد و من بجهت دفع کسالت در بستر آریدم* قریب عصر برخاستم و صرف چای شد باندرون خانه آمدم ملاحظه شد که سه قسمت کرده اند سؤال نمودم که من تنبیه کردم دو قسمت شود چگونه سه قسمت شد* جمیع ورثه و متعلّقین بقول واحد جواب دادند البته باید ثلث خارج گردد لهذا سه قسمت نمودیم یک قسمت تعلق بحرف بقا دارد و یک قسمت تعلق

بدختران و قسم ثالث در تحت تصرف شما است ثلث مال میت است هر نوع مناسبت و مصلحت دانید صرف نمائید * نهایت استیحا ش حاصل شد که چنین امری از امکان خارج است ادا چنین تکلیفی میارید که ممتنع و محال است و بجمال مبارک قسم یاد شد که فلس واحد قبول نمیشود * آنان نیز قسم خوردند که ما جز باین قسم راضی نگردیم و قبول نمائیم * این عبد گفت پس حال این مسئله را بگذارید، آیا حرفی دیگر در میان شما باقی مانده؟ جناب حرف بقا فرمودند البتّه نقود موجوده بکجا رفته؟ سؤال از مقدار شد، گفتند سیصد هزار تومان * صبیای مرحوم حاجی گفتند از دو شق خارج نیست یا این مبلغ در خانه است در صندوق و یا در زیر خاک و یا در خارج است ما خانه و ما فیه را تسلیم میرزا میکنیم و هر یک با چادری برون میرویم و اگر چیزی یافت از حال باو هبه مینمائیم و اگر در خارج است لابد نزد شخصی امانت گذارده شده و آن شخص چون مطلع است که در این کار خیانت شده است چگونه با ما صداقت مینماید و آن مبلغ را اعاده میکند بلکه جمیع را از میان میبرد و جناب میرزا باید برهان کافی در این مسئله اقامه کند بمجرد دعوی ثابت نگردد * جناب حرف بقا فرمودند که جمیع اموال تسلیم آنان بود من نه خبر داشتم و نه اثری میدانستم هر قسم خواسته مجری داشته اند *

باری، برهان واضحی در دست نداشت جز اینکه میفرمودند حاجی مرحوم ممکن است بی نقود باشند * این عبد ملاحظه نمود که در این دعوی برهانی در دست نه و پاپی شدن سبب رسوائیست و نتیجه ندارد * لهذا گفتم قرعه بیندازید قرعه انداختند ثلث ثالث را گفتم غرفه ئی گذاشتند و مهر و موم نمودند مفتاح غرفه را بحضور مبارک آوردم عرض کردم کار باتمام انجامید و این بصرف تأیید مبارک بود و الا یکسال تمام نمیشد * ولی مشکلی در میان آمده تفصیل ادعا و فقدان بینات را عرض کردم و قوعات را بتمامه شرح دادم و عرض کردم که حضرت حرف بقا بسیار مدیونست و اگر موجود خویش را بدهد وام تمام نگردد پس بهتر آنست که مستدعای ورثه را بعد از الحاح نفس مبارک قبول فرمایند و بحرف بقا بخشند تا اقلّاً از گیر و دار دیون رهائی یابد و چیزی از برای او باقی ماند *

روز ثانی حضرات ورثه حاضر شدند و از ساحت اقدس رجا کردند که من ثلث را قبول نمایم فرمودند این مستحیل است بسیار الحاح و التماس و رجا نمودند که نفس مبارک قبول فرمایند و در موارد خیریه بامر مبارک صرف شود * فرمودند من این مبلغ را شاید در مورد واحد صرف نمایم * عرض کردند ما را در آن خصوص رأی نیست ولو بدریا افکنده شود و ممکن نیست دست از دامن برداریم مگر آنکه این رجا مقبول درگاه شود * در جواب فرمودند من این ثلث را قبول نمودم و برادر شما حرف بقا بخشیدم بشرط آنکه من بعد بادعائی دم نزد * ورثه بشکرانه پرداختند و این قضیه عظیم در یوم واحد انجام یافت نه صدائی و نه ندائی و نه دعوائی باقی ماند * حضرت حرف البقاء نهایت الحاح خواستند قدری از

جواهرها تعارف کنند قبول نمودم نهایت قبول انگشتی خواهش نمودند ولی انگشت گران قیمت یاقوت زمانی حبابی بی عیب بود نادر الامثال بود و اطرافش مرصع بالماس بود قبول نشد در حالتیکه عبا در بر نبود بلکه قبائی ریسمانی که از قدم عالم خبر میداد در بر بود و فلس واحد غیر مالک بقول خواجه حافظ (گنج در آستین و کیسه تهی) *

باری، جناب حرف البقاء در مقابل این عنایت جمیع ما یملک را از بساتین و عقار و اراضی و املاک تقدیم حضور نمود قبول فرمودند * بعد علمای عراق را شفیع قرار داد جمیعاً بحضور شتافتند و استدعای قبول نمودند بکلی امتناع فرمودند * عرض کردند اگر قبول نفرمائید جناب حرف بقاء در اندک زمانی جمیع را بیاد میدهد خیر خود او اینست که تصرف در وی نتواند * باری، بخط خود هبه نامه متعدده مطابق مذاهب خمسہ بعربی و فارسی دو نسخه مرقوم نمود و حضرات علماء را شاهد اتخاذ کرد و هبه نامه را بواسطه علمای بغداد از جمله عبد السلام افندی عالم نحیر و سید داود افندی فاضل شهیر تقدیم کرد * جمال مبارک فرمودند ما خود میرزا موسی را وکیل قرار دادیم *

باری، بعد از اینکه جمال مبارک برومیلی تشریف بردند جناب حرف بقا بلوک هندی که قریب کربلا است حاصلات عشریه اش را از حکومت بالتزام اشتی نمود و خسران عظیم کرد قریب صد هزار تومان زیان نمود حکومت املاک را ضبط کرد و جمیع را بفروخت ولی بابخس اثمان * بساحت اقدس عرض شد فرمودند ابدأ تفوه منمائید و نامی از این املاک مبرید * در این اثنا از ادرنه نفی بعکا واقع شد جناب آقا میرزا محمد بحکومت مراجعت کرد که من وکیل جمال مبارکم این املاک تعلق بحرف بقا ندارد چگونه ضبط نمودید ولی چون سندی در دست نداشت زیرا اوراق هبه در عکا بود لهذا مدعایش در نزد حکومت مقبول نیفتاد ولی در بین کل شهرت بمیرزا محمد وکیل یافت اینست سبب تلقیب او بوکالت *

باری، در ادرنه بودیم که خاتم مذکور یعنی یاقوت را بواسطه سید علی اکبر جناب حرف بقا ارسال نمود جمال مبارک امر بقبول فرمودند * چون بعکا رسیدیم یاران الهی بیمار شدند و در بستر بعلل و امراض گرفتار گشتند * این عبد آن انگشت را بهندوستان نزد نفسی از احباب فرستاد تا بزودی بفروشد و مبلغ را بفرستند و صرف بیماران گردد * ولی آن نفس مبارک فلسی نفرستاد بعد از دو سال مرقوم نمود که من به بیست و پنج لیره فروختم و صرف زائرین کردم و حال آنکه قیمت خاتم وافر بود * ولی این عبد شکوه نمود و بشکرانه پرداخت که الحمد لله از آن اموال غباری بدامن تعلق نیافت *

خلاصه جناب میرزا محمد وکیل اسیراً از عراق بجدباء ارسال شد و بنهایت زحمت و مشقت گرفتار گشت غنی بود فی سبیل الله فقیر شد راحت بود در راه خدا بزحمت افتاد و ایامی چند در نهایت تذلل و تبتل در موصل بسر برد و عاقبت منقطعاً عمّا سوی الله و منجذباً بنفحات الله از اینعالم ظلمانی بجهان نورانی صعود نمود * علیه التّحیّة و الثّناء و فتح الله علی ترابه ابواب السّماء بماء منهمر من العفو و الغفران

*